

”جواهر میوزیم“
کتاب خانہ مخطوطات اسلامیہ کالج
اٹاوا۔

نمبر نکاح	نمبر کتاب	نام کتاب	زبان	کھفیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة على رسوله محمد وآله اجمعين
اما بعد چون اکثر صیغ افعال و اسماء از کلمات عربی
اوزانی هستند که آنها را سه مرتبه بیان در ظاهر خلاف
افزان مشهوره صیغ افعال و اسماء می شمارند حال آنکه
خطات نیست و بیست و پنج آفت که همزه و تروف علت
یعنی واو و یاء و الف و حروف و حروف یک جنس هر چه
باشد از جمله تروف تنجی بر السنه عرب ثقیل بودند
لهذا ایشان در حروف مذکوره تغییرات و تصرفات بسیار

نمودند بنا بر آن اوزان صحیح دیگر گویان شد از پیش چهره
 در میان همه بلین نموده برای تغییرات و تصرفات که از
 عرب و در حروف مذکور رده به وقوع آمده ضوابط چند
 برآوردند پس در این ضوابط و احوالات اشتباهاتی
 که میباید یا برادر همان است اوزان انتاده باشد بر طرف
 کرده و در هرگاه دریافت آن ضوابط و قوف است
 بر اصطلاحات چند لهذا الا آن اصطلاحات بیان کرده
 می آید بدانکه کلمات عرب چهما قسم اند یکی صحیح و آن
 کلمه ایست که از حروف اصلی آن آمده و حرف عکس و دو
 حرف متجانس بود دوم هموز و آن کلمه ایست که

از اصولش همزه بود پس اگر همزه و زاء آن کلمه بود
 همزه ز فاکو میبند چون اقربوا بیل و اگر در پیش آن کلمه بود
 همزه ز عین نامند چون سأل و رأس و اگر در لام
 آن کلمه بود همزه ز لام خوانند چون قرء و بقرء
 و اجتماع دو همزه احوالی اگر چه در بعضی لغات یافته اند
 مانند آخا چون بسیار ناوار بود آنرا در شمار نیاموده
 برای آن مانی نماند و اجتماع سه همزه احوالی در یک
 کلمه یافته شد سیم سعتل و آن کلمه ایست که در
 اصولش یکی از سروف هفت بود پس اگر یک حرف
 هفت دارو آنرا میخوانند و سعتل یک حرفی گویند و چون

حروف اصلی فاء عین و لام اند البته معتل یک حرفی است
خواهد بود معتل فاکه آنرا مثال هم گویند از اینها جهر
که بسبب قله تعلیل مانند صحیح است جواب و عده و و
و معتل عین که آنرا اجوف نیز گویند چرا که عین را
اکثر حرفی افتد و یا کلمه کلاوکت و شریف و اجوف مثل
عز و رفیق و معتل الم که آنرا ناقص می نامند پسند
آنکه اکثر اوقات حرفه است تا آخر حرفی است
که بی کلمه تمام می ماند چون قتی و بقی و اگر کلمه دو حرف
غلبت دارد آنرا ناقص و معتل و دو حرفی گویند و
معتل دو حرفی اگر میان ندارد و حرفی است حرفی و یک حرفی
و فارسی

بنابر این بود آنرا الفینف مفروق گویند چون و لای و و حئی
 و اگر هر دو حرف علامت متصل در قرین یکدیگر باشند
 آنرا الفینف مشرّف گویند و این دو احتمال دارد
 یکی آنکه زاد عین حرف است بود و در یوم دیگر
 آنکه نهین و الم باشد و این دو حالتی و طریقی است
 چون قسم اول قلیل الی و در صورت چنانچه فعلی ازین
 قسم نیامده. بنا بر آن صریحان الفینف مشرّف را اقسام
 نکرده و اجتماع سه حرف است و نیز در الف و او و یا و
 از کلمات محریب پیافته شد بنا بر صریحان آنرا در شمار
 نیامده و برای آن اتی تقریر نکرده و چهارم مضاعف

و آن گاه است که از اصلش دو حرف متجانس بود
 هر دو با هم متصل باشند یا منفصل پس اگر متضاعف
 ثلثی است چون حروف اصلی سه اند سه صورت
 خواهد آمد فاعین یک جنس چون آفان یا فاعان
 یک جنس مانند قاف یا عین و الف یا فت جنس چون سبب یا
 هر دو صورت اول قلیل از تفرع است و سبب که تفرع
 و تجانس هر سه حرف اصلی کو که در بعضی الفاظ مانند تقف
 یافت می شود اکثر صریح آنرا از اعتبار نگرفته و در تخریف
 متضاعف چنین گفته اند که نه باشند اگر از سه حرف که از جنس
 اصلی دو حرف متجانس بود و چنانچه در الف و ا که متضاعف

بایستی است ضرورت است که فاء لام اول یک جنس باشد.

بین و لام ثانی یک جنس بود چون زلزَل پس اقسام
ات از روی تقسیم اول چهار هستند صحیح و هموز و معتل
مضعف و اگر این اقسام را نیز قسمت نمایند یکی

زده قسم شوند صحیح هموز فاء هموز عین هموز لام

معتل فاء معتل عین معتل لام لایف مفروق لایف

مفروق مضاعف ثانی مضاعف ربائی باید دانست

که از اقسام مذکوره بعضی با بعضی دیگر در یک کلمه جمع

نمایند مثلاً چنانچه لفظ آوَب که هموز فاء هموز عین است

و آوُ که هموز فاء ناقص و آب که هموز فاء و مضاعف

مذکور در کار باشد بدانکه چون فتحه را در از کز الف
 پیدا می شود و چون کسره را در از خوانند یا پیدا می کرد
 و چون ضمه در از نمی آید و او پیدا می شود و لهذا صریحاً الف
 را وفق فتحه و اخذ فتحه می نامند و یا را وفق کسره و اخذ
 کسره و او را وفق ضمه و اخذ ضمه می گویند و این
 سه حرف را همیشه حروف علت گویند مگر این باشند
 یا متحرک یا حرکت ناقص موافق آنها بود یا نه چنانکه
 پیشتر دانستی و وجه تسمیه آنها بحروف علت آنست
 که علت بمعنی بیماری است و بیماریان عرب وقت
 بیماری خود را بلفظ الف و اسی می گویند که مجموع

حروف و او و الف و یا است یا آله آلهما خود علیت دارند
 که موجب تغییرات است بنا بر چنان بیمارانی که احوال
 آنها ساعت بساعت متغیر می شود این حروف سه گانه
 نیز اکثر تغییر می یابند و هر یک از این سه حرف در
 حرف این هم میگویند بشرطیکه ساکن باشند حرکت ماقبل
 موافق آنها باشد یا نه و وجه تسمیه بحرف این است
 که این در لغت نرمی است و سه ولت تلفظ این حروف
 اگر چه هر حالت ظاهر است اما بحالت سکون زیاده
 می شود از حالت تحرک و نیز این حروف را مده و حروف
 میگویند و ثبوت آنها ساکن باشند و حرکت ماقبل

موافق آنها بود و وجه تسمیه آنها بده و حرف در آنست که
 بیشتر ذکر کرده شد یعنی الف بد رازی فتحه و یابد رازی
 کسره و و او بد رازی ضمه حاصل می شود و مد در لغت
 بمعنی دازی است هرگاه اکثر در کتب صرف اطلاق
 الف بر همزه می آید چنانچه همزه وصل را الف وصل
 گویند و همزه جبر را الف محدود و بنویسند و همزه در اول
 کلمه همیشه بصورت الف نوشته می شود و در اوسط و آخر کلمه
 بصورت حرف علت موافق حرکت همزه یا موافق حرکت
 ما قبل همزه ترقیم می یابد پس مبتدیان را میان
 الف و همزه اشتباه می افتد بنابراین فرق میان هر دو

بیان کردن ضروب است و آن فرق ایری است که آنچه
 بصورت الف نوشته شده باشد اگر سالی است
 و بی درشتی زبان خوانده می شود آن الب است چنانچه
 در اولا و تعاریف و مفتاح و کما و اگر متحرک است چنانچه در
 آمر یا ساکن با درشتی و بی تلفظ چون رأس آن همزه است
 و نیز الف در فعل و اتم متحرک حرفی نمی شود بخلاف
 همزه که آن حرف اصلی در فعل و اسم هر دو می شود
 پس باین اعتبار میان همزه و الف تمیز می یابیم و
 امتیاز حاصل است و آنه جازا انماک مصطلح در نام حرف
 تخفیف است و آن عام و شامل است همه اقسام
 تمیز است

تخمیرات را که غیر مضره و حروف علت و حروف ثانیه واقع شود
 و چون عربی این تخمیرات احداث کرده اند همه مرتفع
 ثقلی که در مضره و حروف علت و حروف متجانسه بر
 زبانهای خود مایافتند صرفیان آنرا تخفیف نام
 دهند که تخفیف در لغت بمعنی سبک کردن است و آن
 رایج است اسکان و آن دو ز کردن حرکت باشد
 حرفی ثقل آن بحرف دیگر یا استقامت یعنی بدون نقل
 تحریر و آن حرکت دادن است یکی را زود و ساکن
 حذف و آن انداختن حرف بود زیاده و آن
 نبودن حرف بود ابدال و آن آوردن

حرفی بود بجای حرفی یا حرکتی بجای حرکتی تسهیل که
 آنرا این بین نیز گویند و آن خواندن همزه بود میان خروج
 همزه و مخرج حرفی که موافق حرکت همزه بود یا میان
 مخرج همزه و مخرج حرفی که وفق حرکت ماقبل همزه بود
 اول را این بین قریب گویند و دوم عکسین و چون عکسین
 قلب و آن تقدیم و تاخیر است میان دو حرف انکمال
 و تعلیل و آن تخفیف حرفی است بود هر وجه که رود هر
 او غام و آن یکپا خواندن است و در نزد مبتدیان را و آنرا
 نشدند به نیز گویند و معنی او غام در لغت است و این است در
 و این است و معنی لغوی دیگر التماس معطای مذکور
 ظاهر

۸۰
اهاست ووجه تسمیه هر یک باندک مثال دریافت توان شد
اکنون در قوانین هر سه قسم شروع کرده می شود
باید دانست که تمامی قوانین تخفیف همزه و اعلا می
و غام که در این رساله نوشته می شود وفاق قول مشهور است
همتا نیز از انتشار خاطر میباید شرایط قواعد گذاشته شد.

قوانین تخفیف همزه و آن چهار وجه است

۱- تخفیف و زیاد و تسهیل با چون کتاب قوانین زیاد
سهیل میباید از تحصیل ضرورت یا صیغه باز میاید
را بر کتب بطوله علم صرف و اله نموده بشرح چند قوانین
تخفیف همزه متعاقبه یا بدال و حذف پرواخته می آید

همزه منفرد اگر ساکن بود و ماقبلش متحرک بیکی از حرکات
سه گانه جائز است که آنرا بحر فی موافق حرکت قبش بدل نمایند
چون بر اس و نون و ی که در اصل بر اس و نون و ی بود
همزه منفرد و متحرک که اگر ماقبلش و او یا یا ساکن
باشد بر او و جائز است که همزه مذکور را بحر فی بخانسیس
ماتیش بدل نمایند پس او تمام کنند چون شمر و و ضایع
و انیس که در اصل شمر و و ضایع و انیس بود
همزه منفرد و متحرک که اگر ماقبلش بحر فی ساکن بود
سوازی آنچه در قاعده و و کنند نیز جائز است که حرکت
همزه را نقل کنند و بماتیل و همزه و همزه و انیس

چون نسل و نژاد و تیره بشری که در اصل با سائل متعلق
 و از آن تیره بود باید دانست که این تیره را چه
 تیره و نژاد و تیره را به نام انسان و اجسام است .

۴۷ همدان و متغیر و متغیر اگر بعد از حرکت که سائل متغیر است
 با سائل که آنرا در صورت اول با سائل متغیر است .

دوم آنکه چون سیر و خون که در اصل در صورت خون بود
 اگر در یک گره و در یک گره و در یک گره و در یک گره
 بود و دوم ما کن و اجسام است که در صورت دوم اجسام
 موافق حرکت همدان اول و سائل سائل چون آنست
 و آنرا در این گره و سائل و سائل و سائل و سائل و سائل

۹ اگر در یک کلمه دو صمزه مشترک بهم آیند و یکی از آن
 مکتوب بود واجب است که صمزه دوم - ایما بدل کند چون
 جاء و آیه که در اصل جائی و آیه باشد در مثال اول
 یا با قاعده از قواعد احوال که خواهد آمد در بحث ثلث صمزه بدل
 شد و دو صمزه جمع شدند و بدین قاعده صمزه دوم را

پس بعد یک قاعده احوال یا التاویج اند و در مثال
 دوم قاعده از قواعد احوال که در بحث خود خواهد آمد آیه
 شد صمزه دوم را بدین قاعده یا که در آیه شد

۱۰ اگر در یک کلمه دو صمزه مشترک بهم آیند و هیچ یک
 از آن مکتوب نباشد واجب است که صمزه دوم را بدل
 چون

چون آواز و اَوَّل و اَوَّل که در اصل آء او و اَوَّل بود
 هرگاه و استثنای احوال همزه وصل از جمله غنایات
 است عمرو را فاد که در آخر بحث مخفی همزه گفته شود
 چه مناسبتی تمام باین بحث دارد پس بدانکه تلفظ
 همزه ماکر که اول کلمه باشد بعضی احوال شمرده اند
 و بعضی دشوار و اندک بهر حال عرب تلفظ بحرف ساکن اجتهاد
 نمی کنند اما هر جا که حرف ساکن اول واقع شود برای آوالت
 تلفظ و اول آن کلمه همزه زیاده می کنند و آنرا الف وصل
 و همزه وصل می نامند از جهت اینکه وصل به بعضی
 چیز استثنای است اما این همزه چه شده است بحرف ساکن

فان لفظش آسان گردد و یا از حمت آنکه گزینم که دیگران
 آنکه که مصره وصل در آنست به اید ایچ مصره و آنست که در
 که هر دو که با هم پیوندند و در آنجا که هر دو در حرکت
 و مصره وصل و آنست که در آنجا که هر دو در آنجا که
 حرف آخر است چون السجده که شتوج بود پاینده

که در اینست که مثل ماضی و اندر دست مصره و اینها با هم پیوندند
 و بجز و اگر مصره را در چنان شود و مصره وصل و اگر در و با هم
 اتصال که وصل پیوندند و پیوندند با هم و اینها با هم پیوندند
 و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم
 و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم
 و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم و پیوندند با هم

و بطور خواهر بود و اوستی میانی دعا اعلان پس وجه
 می شود اسکان و ابدال و حذف چنانچه اما حادثه توانین
 آینه دریافت خواهند شد و از جمله قوانین اعلان آنچه دانستین
 آن بستید بیان را ضروریست در اینجا بیان کرده می شود
 الف دیار ساکن چون بعد ضمه واقع شود واجب است
 که با او برای کرد و چون یقیناً که در اصل نیستین بود و ضرورت
 مجهول ضارب

ب الف و ا ساکن چون بعد از ضمه واجب است که بیابد
 شود و چون ضمه را که در اصل بدان بود و مقادیر و جریه شده
 را و یک پس از ا است ضارب مشروح و پیش از این
 مکرر

نامی بود حذف کرد چون یعد که در اصل توقع بود
 و اکثر ابد در ف و و کسره عین را بفتح بدل نماید برای
 رسانیدن حرف حلقی که خواهی با بفتح است لیکن قلمی
 نیست چون یفتح که در اصل توقع بود و چون و او را
 بیشتر از یفتح امر نیز یفتح چون عید که در
 اصل او عید بود و در آن بعد حذف و او صحت و حال بسبب
 عدم احتیاج نیز افتاد و از همه در این فعل مضارع که
 و او از وی افتاده باشد چون بروی و فعل بود که و از آن
 و ساکن العین نیز و او را افتاد و عوض آن تاء در آن نیز یاده کرده
 می شود و عین را کسره می دهند چون جمله که در اصل بود و توقع بود

۱ هر واوی پاکه و رفا که در باب استعمال از ذره واجب است -

که تا بدل شود و در زمانه افعال او تمام یا بعضی از آنها

که در اصل او افعال و اشیاء بود

۵ الله و یا مدینه که حرف دوم از کلمه بوده باشد چون

جمع آن کلمه بر وزن فاعل یا فاعیل یا تفعیل یا تفعیل یا تفعیل

واجب است که آن الف و بار اول بدل شود چون تفعیل جمع فاعله

و تفعیل جمع فاعله و تفعیل جمع فاعله و تفعیل جمع فاعله

۶ و و او اگر در آن کلمه آید واجب است که در اول آن

نزد و چون آوا حیل که در اصل تفعیل بود جمع و آن

۷ هر واوی پاکه که باشد بعد از الف و آن واجب است که

بالله

بجای تبدیل کرده شود چون قال و باع و دعا و رَحِمَیْ که
 در اصل قَوْلَ و سَبَّحَ و دَعَا و رَحِمَیْ بود چون و او دیا
 بقاعه و مذکور با الف بدل شود و بعد از الف مذکور
 حرفی ساکن بود آن الف یقیناً بسبب اجتماع دو ساکن که
 بر زبان عربی ثقیل است چون دَعَا و دَعَتْ که در اصل
 دَعَا و دَعَوْتُ بود

هر و او و یا که در عین ماضی مجهول کسور نه
 و در معرفت تعلیل یافته باشد کسره آنرا بجای ضم
 ماقبل برند در این صورت اگر و او است بقاعده دوم
 پیاده شود و اگر یاء است بحال خود ماند چون قَتَلَ

و بیخ که در اصل قَوْل و بیخ بود و بعد اجزای قانون -

مذکور اگر پس آن واو و یا حرفی ساکن بود آن واو

و یا بیفتد بسبب اجتماع ساکنین چون قُلْنَ و بَعْنَ که

در اصل قَوْلْن و بَعْن بود هرگاه از عین ماضی شلانی

مجرد و اقامه هفتم یا ششم حرف علت بیفتد اگر عین گلبه یا بود -

یا ماضی مکسور العین بود فار آن فعل را مکسور خوانند و اگر

مضموم چون قُلْنَ و بَعْنَ و خَفْنَ که در اصل قَوْلَنْ

و بَعْن و خَفْن ماضی معروف بودند یا قَوْلَنْ و بَعْن

و خَفْن ماضی مجهول

۹ هر واو یا که متحرک بود و ما قبلش ساکن و اجناس

که حرکت

که حرکت آنرا بمقابل دهند چون يَقُولُ وِیَبِیْعُ که در اصل
 يَقُولُ وِیَبِیْعُ بود و بعد از اجرای قانون مذکور اگر دو
 ساکن جمع شوند آن واو پیارا حذف نمایند چون یَقُولان
 وِیَبِیْعان که در اصل یَقُولان وِیَبِیْعان بود و چون این قاعده
 در ابسبم منقول ثلاثی مجرور جاری شود ضمه منقوله را
 با سطره بدل کنند اگر حرف ع است یا بوده و او چنانچه در
 مَبِیْعُ وِیَبِیْعُ می خوانند و در مَقُول وِیَقُول

۱ هرگاه بر قاعده نهم عمل نمایند و حرکت آن واو
 و یا فتحه بود آنها را با الف بدل نمایند و چون اجتماع
 دو ساکن شود الف بیفتد چون یَقُولان وِیَبِیْعان

وَيَقُولُ وَيَسْجُدُ وَيَقُولُ وَيَسْجُدُ وَيَقُولُ وَيَسْجُدُ

و اگر این قانون در مصادر باب افعال و استفعال

جاری شود بعد حذف الف که عوض و او و یا امرت در

آخرش تازیاده نمایند چون اقامه و استقامه که در اصل

اقوام و استقام بود

و او یک متحرک بعد کسره در عین مصدر بود

و در فعلش تعادل یافته باشد واجب امرت که میا

بدل شود چون قیام و سیادة که در اصل اقوام

مصدر قائم و سیادة مصدر ساز بود و همچنین هر دو

متحرک که بعد کسره در عین صیغه جمع بود و در امرت

تعادل

تعلیل یافته باشد یا در واحد ساکن بود و ز جمع قبل الف
افتد واجب است که آن را و یا بدل شود چون دیم
و چیا و یا غی که در اصل دو م جمع و نیمه اصله و نیمه
و جواد جمع جید و بر فاض جمع روضه بود

۱۳۱ هرگاه و یا که در کلمه بیرون فاعل بعد الف
افتد و در فعلش تعلیل یافته باشد واجب است که همزه کرد
چون قایل و بائع که در اصل قایل و بائع بود

۱۳۲ اگر دو حرف علامت پیش و پس الف در جمعی که
بیرون فاعل است افتد واجب است که آخرین همزه کرد
این قوانین و اوایل که در اصل قوانین را و اوایل بود

همچنین هر مدۀ زائده چون بعد الف جمع که بر وزن —
 فاعل امر واقع شود واجب است که همزه بدل گردد چون
 ترسائل و فضائل و غائر که جمع رساله و فضیله و نحو زاست
 ۱۴۲ هر جا که واو یا هم آیند و اولین ساکن بود

واجب است که واو را بکنند و یا دریا و غام چون سیّ
 و آیام که در اصل سیّود و آیوام جمع یوم بود و اگر قبل
 واو یا مذکور ضمه بود بعد اجزای قانون ضمه ما قبل را

بکسره بدل نمایند چون مرثی که در اصل مرثوی بود
 ۱۵ اگر یا در عین الفیکه بر وزن فاعلی صفت مشبّهه و یا قضا

و قضا این ضمه های جمع است واقع شود ضمه ما قبل آن بکسره

بدل

بدل شود چون یکی و عین و عینان که در اصل

یکی و عین جمع عین و عینان جمع عین بود

۱۴ و او یک حرف بیوم از کلمه بود چون بسبب زیادتی

حرف چهارم یا زیاد کرده و ما قبل آن مفتوح بود و اجابت

که آنرا بیابدل نمایند بعد از آن یا بقاعده هفتم بالف

بدل شود و اگر دو ساکن جمع شوند آن الف بیفته چون یعی

و یعی و یعی و یعی که در اصل یعی و یعی و یعی و یعی

بود در صیغه اول بعد از اجرای قانون مذکور یا بقاعده

هفتم بالف بدل کردند و در سیوم یا بالف بدل شد و انتاد

۱۵ و او یک کلمه کسره در لام کلمه بود و اجابت که بیابدل

بدل شود چون دُعی که در اصل دُعوی بود

۱۸ هر حرف علت که در لام کلمه مضوم واقع شود و تا قبلش

ماکور بود حرکت آنها تا قبل دهند بعد و اگر در حرکت تا قبل

که از پیشتر بوده اگر بعد آن و او جمع بود و اگر نه میگویند و آنچه

اجرای این قانون اگر دو ساکن جمع شوند آن حرف علت

میفتد چون یَیْ عَمِی وَحِشٌ وَاکِدر اصل یَیْ عَمِی وَحِشٌ وَاکِ

۱۹ هر حرف علت که در لام کلمه مضوم بود چون

ما قبلش مضوم باشد حرکت آنها حذف کنند و بما قبل

ندهند در اینجا هم اگر اجتماع دو ساکن شود آن حرف علت

میفتد چون یَیْ عَمِی وَحِشٌ وَاکِدر اصل یَیْ عَمِی وَحِشٌ وَاکِ

ویدم وین بود

۳۰ هر حرف علت که در لام کلمه مگور بود و ما قبلش
مستفوم حرکت آنها بما قبل دهند اگر بعد آن یا بود و اگر نه
حرکت آنها بعد از نمایند و بما قبل ندهند در اینجا نیز اگر
اجتماع ماکثر شود حرف علت پیچیده چون تته علق
که در اصل تته علق بود

۳۱ هر حرف علت که در لام کلمه مگور بود و ما قبل آن
نیز مگور حرکت آنها بعد از نمایند و بما قبل ندهند در اینجا
نیز بسبب اجتماع ماکثر حرف علت پیچیده چون تته علق
که در اصل تته علق بود

۲۲ هر دو ویا که در آخر اسم بعد ضمه اصلی بود ضمه ناقصه

را بکسر بدل نمایند بعد از آن اگر ویا است بقاعده آخر اسم

بیا بدل شود در اینجا نیز اگر دو ساکن جمع شوند حرف

علت بیفتد چون تفسیر که در اصل تفسیر بود

۲۳ اگر ویا و یا آخر جمعی بروزن فعل بود و یا

پرو و ضمه دوم باشد ضمه ناقصه را بکسر بدل شود و یا و یا

بیا پنون بی که در اصل دلو و بود

۲۴ هر دو ویا که در آخر اسم بود و یا ضمه ناقصه

بکسر کرد و چون ضمه ناقصه در اصل بود و یا و یا

۲۵ هر حرف است که در آخر اسم بود و یا ضمه ناقصه

چنانچه از این صحنه امر بنما کند بشرطیکه صحنه تلخیص و جمع
 حاضر و غایب بود و احدی نوشت حاضر و موکبد بنون تا کبر بود
 آن حرف تلخیص یافتند چون لم یقع و اوقع و لم یترکم و اترکم
 که ام جازم بریز عفو و یرحمی آمد و صحنه امر از شد عفو و یرحمی
 ساختند هرگاه در قوانین مذکوره احتیاج بجدت و وفات
 بسبب اجتماع ساکنین بیشتر شده چنانکه در اکثر قواعد
 گفته آمد در صورتیکه در میان ضوابط تلخیص با اجتماع ساکنین
 اولاً باید دانست که اکثر اوقات در اسماء ساکنین اخیر لغوی
 ساکنین می شود که آرای می خوانند و نمی نویسند و آنرا در
 گویند و علامت آن در نوشتن و تلفظ و در نوشتن و در

کسره است که در وقت قلم حروف تہجی در ہائے شد
 باشد پس بدانکہ دو ساکن و زیادہ در لغت عرب
 خواندہ نمی شود مگر چند جا کہ تفصیلش این است
 ۱۔ "نعم" یعنی دو ساکن باشد ساکن در جالہ و وقت
 و تعداو چون "نعم" و دو اب و وقت یا نہ نہ "نعم" بکنہ
 بہتر بداند و در جوارب کہ بہتر بداند چنانکہ را آہر نہ چو بہر بہر
 کلام اتمام می کند و آخر کلام ساکن و خوانند و خاموش
 می نمایند تا کلام دیگر کہ بعد از بہر بہر باید پیوستہ نشود و مثال
 در اتمام مراد بخاطر بکنہ و آہر ساکن بہر بہر آہر بہر بہر
 و معنی بہر بہر آہر بہر بہر

۲ صحیح است جمع دو ساکن که در یک کلمه باشند
 و اول آنها حرف الیسی یعنی حرف علت ساکن بود و دوم
 در غم چون خاتمه و تَوَقُّفٌ و نیز صحیح است جمع دو
 ساکن که یکی از ان الن و دوم نون ثقیله بود چون
 اخضر بانی یا اخضر بانی در غیر صوره مذکره آمده بانی
 اول مده است میگویند چون قُلْ که در اصل اقُول بود
 و و اِجْ و قاضی که در اصل و اِجْ و قاضی بود و اگر ساکن
 اول مده نباشد حرکت دهند اول را یکی از حرکات ثلثه
 چون قالَتِ یا نِم و قالَتِ اخْرُج و مِنَ النِّم و کاسی دوم
 را احاطه و قوانین ادغام استلزام آن در پافه خبر ایدر شده

و تفصیل اینها که اینها با تخریک است نه و کما می باشد که می دانیم
چاه بفتح باید که چون و از است و بیجهت طالع خالط
می بیند این حرف است که این حرف نموده گذاشته شده

فراوانی و نام

معنی از تمام بابها گفته شده و پیشتر از شرح و در توان
آید تا گفتار چون که در و این است که گفتاری آید تا در
فراوانی آید که در و این است که گفتاری آید تا در
از تمام معنی اینها که در و این است که گفتاری آید تا در
از تمام معنی اینها که در و این است که گفتاری آید تا در
از تمام معنی اینها که در و این است که گفتاری آید تا در

[illegible]

که او غام گاه می میان متجانسین می شود و گاه می میان
 غیر متجانسین لیکن در هر غیر متجانسین نمی شود بلکه هر گاه غیر
 متجانسین دو حرفی باشند که جای بر آمدن آنها از دهان
 قهیر یک یک میزد و یا در بعضی شریک یک یک باشند این
 قسم را او غام متقارین گویند پس او غام دو قسم
 شد او غام متجانسین و او غام متقارین هر دو قسم
 هر دو قسم آنچه بدان احتیاج اکثری اقتضایان کرده می آید
 اگر دو حرف متجانس و یا یک یک هم آید در اول آنها
 ساکن بود او غام واجب است پس اول قهیر و یک یک در اول
 در وسط و صرف و تقابل که در اول می آید و در وسط
 و صرف

ضَرْف و تَقَبُّل بود

۲ اگر دو حرف متجانس در یک کلمه بهم آیند

و اول آنها متحرک بود و دوم یا متحرک بود یا حرکت لازم می

یا ساکن بود و سکون و وقف نیز او غام واجب است

و درین صورت او غام نمی شود و مگر بضرفی و آن استعاطی

حرکت است از حرف اول متجانسین اگر با قبش متحرک است

یا حرف لاین زائد و اگر نه نقل حرکت حرف اول

کما قبش چون مَدَّ و عَادَّ و حَوَّضَه و یَمْدَه که

در اصل مَدَّ و عَادَّ و حَوَّضَه و یَمْدَه بود

۳ اگر دو حرف یک چنان و یک کلمه بهم آیند و اول متحرک

بود و دوم نیز مستتر است بود لیکن بحکمت عارضی پس او غام
 کرد این و ناکردن هر دو جائز است و در حدیث او غام بهمان
 تصریح است که در قانون دوم گذشته است مثل نمایند چنانچه
 التوّم که مراد از التوّم او و در حدیث او غام است
 و ال اول نیم دهند و همزه را حذف کنند چنانچه در حدیث
 اگر دو حرف یک باشد بخمس و یک است که ایستاد اول
 مستتر است بود و دوم ساکن بساکن غیر لازم سواکی وقف
 اینجا نیز او غام کردن و نکردن هر دو جائز است و در حدیث
 او غام بهمان تصریح است که گذشته است مثل او و در حدیث
 را حرکت او را نکرده یا نکرده و ضمیه نیز و است اگر حرف

اول متجانسین در ضمه و اشت باشد چون آمد و در اینجا چهار
 وجه خوانده می شود در هر صد آمد و در مثل آخر
 بهر وجه خوانده می شود آخر آخر آخر و در غیره
 مذکور و آن این است که اول متجانسین متحرک بود و دوم
 ماکر و سکون الزم او غایب است چون مذکور
 اگر و حرف یک جنس در دو کلمه بهم آیند و اول
 آنها ماکر بود و ای در و دوم متحرک او غایب باشد
 چون لا انصر و بیکرا

اگر و حرف متجانس در دو کلمه بهم آیند و هر دو
 متحرک باشند او غایب جائز است اگر ماقبل آنها متحرک بود

با حرف لین چون آذنی و ثوب بشیر که در اصل آذنی
 و ثوب بشیر بود و در هر صورت مذکور در آن این است که
 دو حرف متجانس در دو کلمه بهم آیند و دو هم ساکن
 بود و اول ساکن بود یا مندرک و غلام صحیح است چرن
 اکبرم امر و استم امر این همه قوانین که گفته شد
 مخصوص به تجانس نیست در متقاربین نیز جاری
 است اگر چه امثله آن ذکر نیافت اکنون آنچه بیان می شود
 مخصوص به متقاربین است

۴ اگر در باب انتقال یکی از این چهار حرف
 صاد و ضاد و طاء و ظا پیش از تاء انتقال اند

واجب است که تا انتقال را باطل کند پس

او غام صا و ضا و جا نیز است به تبدیل ط با ج

ما قبل چون اقترَب و اضطرَب که در اصل اقترَب بود

و اضطرَب و اضطرَب که در اصل اضطرَب بود

و اغام ط با و ج است چون اقترَب که در اصل

اقترَب بود و اغام ط با جا نیز است به تبدیل ط با ج

یا یکس چون اقلام و اقلام و اقلام

که در اصل اقلام بود

اگر در باب انتقال یکی از این سه حرف دال

و ذال و زاء پیش از انتقال افتد واجب است

خواندن رواست هرگاه بعد از غام بصورت ماضی باب

تفعیل می شود بنا بر رفع اشتباه عین را کسر خواندن

پیش جائز است چون ختم و در اینجا جوه و یکراست یکین

شرح آن موجب الال خاطر مبتدیان است بنا بر گذشته شد

۱۰ اگر بعد از تفعیل و افتاعلی یکی از شروف و از ده گانه

که در قانون سابق مذکور شد واقع شود نیز جائز است

که تا از باب مذکور بحسب باب خود بدل شود

و از غام کرده آید و در ماضی و امر و مصدر و ماضی و صل آورده

شود چون تترستی و تترک و تتر و تترک

که با تترس و تترک و تتر و تترک نیز خواندن رواست

بدر اجرامی این قانون صورت میخورد اما خلاف میخورد

باب فاعل و تفاعل می شود بنا بر بعضی حرفیان این هر دو را

باب تلمیحه شمرده اند و در ثلاثی مزید غیر ملحق بالف و صاع

و افعال کرده اند

۱۱ هرگاه لام آن پیش یکی از چهار حرف بیاید

و اجبارت که جنس با همه خود بدل شود اگر لام نباشد

و او غام یا بد و نام های حرف چهارده گانه چنین

ا ن ل م و ریافت می توان کرد چون ا ل ت ث و ا ل ل

و ا ل ذ ا ل و ا ل ر ا و ا ل ز ا و ا ل س ی و ا ل ش ی و ا ل ح ا و

و ا ل ح ا و و ا ل ط ا و ا ل ق ا و ا ل ل ا م و ا ل ن و ن

بر غام

۱۲۸ اَو غام لام سالن وای لام آل در را واجب است
بعده تبدیل آن بار او در دیگر حروف مذکوره در قاعده

یا زده هم جائز چون بَلَّان

۱۲۹ هر گاه فون ساکن اگر چه تنوین باشد پیش

از پنج حرف را و لام و میم و و او و یا باید واجب است
که بجا بعد بدل شود و او غام باید چون تَنْ تَفْعَلْ وَ مَنْ مَعَكَ

و او غام فون متحرک در حروف مذکوره جائز است چون

تَوْسِن رَبِّ الْعَالَمِينَ باید دانست که قواعد دیگر از تخفیف

همه زو اعمال و او غام تا میجب بالال خاطر مبتدیان نگردد

که داشته شد و باید دانست که علماء صرف واضح لغات

عرب نیست بلکه جمیع احوال کلمات عرب نموده این قوانین مشهور
 کرده اند بنابر بعضی کلمات بنظر خوانندگان خواهد آمد که
 قانونی از قانونهای سابقه در آن کلمات یافته می شود لیکن
 بران قانون عمل نکرده اند پس این چنین کلمات را
 علماء صرف شاذ می گویند چنانچه در حوکة قانون تنظیم
 و در استخوة قانون دهم یافته شده و بران مثال ذکر دند

بنابر این کلمات را شاذ باید گفت

تمام شد رساله تخفیف

همزه و احوال

و ادغام

CALL No. { ۲۹۱۶۵۵۵ } ACC. No. ۲۲۲۲

AUTHOR _____

TITLE _____

رسالة توفيقية في الرد على الاعمال والاداء
۲۹۱۶۵۵۵



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

